

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

در مسئله پانزدهم عرض کردیم که بین جایی که کسی وکیل از جانب مجتهد باشد و جایی که منصوب از جانب مجتهد باشد فرق گذاشته شده و فرموده‌اند: وکالت وکیل با موت مجتهد، خود بخود باطل می‌شود و از وکالت انعزال پیدا می‌کند، اما منصوب با موت مجتهد، آن نصبش از بین نمی‌رود و انعزال پیدا نمی‌کند.

عرض کردیم که فرق عمده در اینجا این است که در فرض اول اجماع بر انعزال داریم و در فرض دوم هم اجماع بر عدم انعزال داریم و ادله دیگری هم در اینجا بیان شد.

کلام صاحب جواهر(ره) در ما نحن فيه

در اینجا مرحوم صاحب جواهر(ره) فرموده‌اند که «فان تم إجماعاً فذاك و إلا كان المتجه ما ذكرنا»، اگر در صورت نصب اجماعی باشد، یعنی اجماعی باشد بر اینکه کسی که از طرف مجتهد منصوب است، بعد از موت مجتهد نصبش به هم نمی‌خورد و باقی است، فبها، و الا باید بگویم که منصوب هم مانند صورت وکالت است.

بعد در دنباله کلامشان این عبارت را آورده و فرموده‌اند: «نعم لو كان النصب وكيلاً أو ولياً عن الامام و كان ذلك جائزاً له لن ينعزل قطعاً»، این استدراکی است که صاحب جواهر(ره) بیان کرده‌اند، که طبق توضیحی که هم در کلمات مرحوم آقای حکیم(ره) آمده و هم در کلمات والد بزرگوار ما(دام ظلّه) آمده، گویا مقصود صاحب جواهر(ره) این است که کسی که به عنوان وکیل یا ولی منصوب می‌شود، دو نوع است:

گاهی مجتهد از جانب خودش شخصی را منصوب می‌کند و او را ولی قرار می‌دهد، یعنی به عنوان خودش و از ناحیه خودش، این مجتهد ولایت را برای چنین شخصی جعل می‌کند، به اعتبار اینکه مجتهد جامع الشرائط خودش ولایت مطلقه دارد و از شؤون ولایت مطلقه هم جعل ولی است؛

اما گاهی هم مجتهد کسی را ولی یا وکیل قرار می‌دهد، منتها نه «من ناحية نفسه»، بلکه «من ناحية الامام(عليه السلام)» او را ولی یا وکیل قرار می‌دهد، می‌گوید: تو را از ناحیه امام(عليه السلام) به عنوان ولی قرار دادم، که در اینجا صاحب جواهر(ره) فرموده: اگر چنین شأنی برای مجتهد باشد، «و كان ذلك جائزاً له»، و جایز باشد که مجتهد چنین کاری را انجام بدهد، «لن ينعزل قطعاً»، قطعاً منعزل نمی‌شود.

فرق بین این دو قسم در کلام صاحب جواهر(ره)

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که حال چه فارقی بین اینها هست؟ که این دیگر در کلام صاحب جواهر(ره) ذکر نشده، که چه فرقی وجود دارد، بین جایی که مجتهد از ناحیه خودش نصب می‌کند، یا جایی که از ناحیه امام معصوم(علیه السلام) نصب می‌کند؟

در ابتدا می‌شود اینطور بگوییم که در جایی که از ناحیه خودش نصب می‌کند، آن شخص را به منزله خودش قرار می‌دهد، لذا وقتی که خودش از دنیا رفت، این هم که نازل منزله اوست، از اعتبار ساقط می‌شود.

اما در جایی که مجتهد شخصی را از جانب امام معصوم(علیه السلام) که فرض این است که الان حی است منصوب می‌کند و می‌گوید: تو را از ناحیه امام زمان(عج الله تعالی فرجه الشریف) منصوب می‌کنم، که حال آیا این شأن را مجتهد دارد یا نه؟ محل بحث است و این باید در جای خودش بحث شود، ولی صاحب جواهر(ره) فرموده: اگر چنین شأنی را مجتهد دارا باشد، ولی قطعاً عزل نمی‌شود، چون امام زمان(علیه السلام) حی است، لذا دیگر معنا ندارد که عزل شود، بلکه این منصوب است و به قوت خودش باقی می‌ماند.

فارق بین نصب و وکالت

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض کنم این است که روایت احتجاج که از امام عسکری(علیه السلام) هست، این به عنوان دلیلی می‌شود برای فرق بین صورت وکالت و صورت نصب.

خود مقام افتاء و فتوا دادن مقامی است که ائمه معصومین(علیهم السلام) برای مجتهد جامع الشرائط قرار داده‌اند، که البته در آن طرفش هم داریم که جزء یکی از مسائل است که کسی که مجتهد نیست، افتاء بر او حرام است.

این مقام که مجتهد جامع الشرائط می‌تواند فتوا بدهد، مقامی است که ائمه معصومین(علیهم السلام) آن را برای مجتهد جامع الشرائط قرار دادند.

در روایتی که در احتجاج آمده، که روایت مفصلي هم بود، امام عسکری(علیه السلام) فرمودند: «فإني قد جعلته عليكم حاكماً»، که از این روایت برای مشروعیت تقلید هم استفاده می‌کردیم، که بر طبق آن روایت می‌گوییم: این مقام افتاء و چیزهای دیگر را از این روایت برای فقیه استفاده می‌کنیم.

پس این معنا گویا مسلم بوده، که خود امام(علیه السلام) با اینکه علم دارد که از دنیا می‌رود، اما کسی را منصوب می‌کند، که البته بعضی هم این «فإني قد جعلته عليكم حاكماً» را به «قاضی» معنا کرده‌اند، که همان را هم بگوییم که یا معنایش قاضی است یا معنایش توسعه دارد، اما بالاخره درباره قاضی که مسلم است، اما بعد از اینکه امام(علیه السلام) از دنیا می‌رود، باز هم این «قد جعلته عليكم قاضياً» هنوز به قوت خودش باقی است.

این را هم می‌توانیم جزء ادله نصب قرار داده و بگوییم: از این جهت بین نصب و بین صورت وکالت فرق وجود دارد.

شبهه‌ای در ما نحن فیه نسبت به منصوبین فقیه

تنها کلامی که در اینجا باقی می‌ماند این است که برخی از بزرگان فرمودند: تمام این حرف‌ها روی ثبوت ولایت مطلقه برای فقیه است، یعنی اگر کسی اصل ولایت مطلقه برای فقیه را قبول نکرد، که فقیه بتواند دیگری را ولیّ و قیم قرار دهد، که هیچ، ولی اگر کسی قبول کند، قدر متیقن در زمان حیاتش است، قدر متیقن از ولایت فقیه صورت و زمان حیات فقیه است.

اگر مجتهد بمیرد شک می‌کنیم که الان ولایتی که در زمان حیاتش داشت، نسبت به بعد از حیات هم ثابت است یا نه، اصل عدم است.

فرمودند اگر ولایت مطلقه را هم قبول کنیم، ولایت فقیه در قدر متیقنش مخصوص به زمان حیات فقیه است، یعنی این فقیه نسبت به بعد از زمان حیات خودش دیگر ولایت ندارد.

خب این شبهه‌ای است که در جای خودش در بحث ولایت فقیه باید مطرح شود، که آیا تصرفاتی که فقیه از باب ولایت می‌کند، این فقط منحصر به زمان حیات فقیه است؟ یا برای بعد از زمان حیاتش هم هست و تا زمانی که فقیه دیگری این تصرف را تخطئه نکرده نافذ است؟

نقد و بررسی این شبهه

جوابی که اینجا باید از این فرمایش ایشان داد، این است که در بحث ولایت فقیه چون ادله نقلی و لفظی برای ثبوت ولایت برای فقیه داریم، آن ادله لفظی هم اطلاق دارد، مثلاً اگر فقیه‌ای مال کسی را مصادره کرد، فرض کنید به یکی از مصالحی که باید در آن باشد، این تصرفش، حتی نسبت به بعد از زمان حیاتش هم نافذ است، این طور نیست که بگوییم: این ادله فقط نسبت به زمان حیاتش اقتضاء دارد، ادله لفظیه که جای متیقن‌گیری نیست، بلکه قدر متیقن‌گیری در ادله لَبّی و عقلی است.

وقتی که ادله لفظیه اطلاق دارد، دلالت بر نفوذ تصرفات فقیه، حتی نسبت به بعد از زمان حیاتش هم دارد. شاهدش هم این است که با ادله ولایت فقیه می‌گوییم: همان اختیارات و شئونی که برای امام معصوم (علیه السلام) هست، همان شئون برای فقیه جامع الشرائط هم ثابت است، الا ما خرج بالدلیل، مگر موارد خاصی که دلیل خاص دارد. پس این اشکالی که در اینجا کردند اشکال درستی نیست.

جریان یا عدم جریان استصحاب ولایت متولّی

مطلب دیگر این است که اگر فقیه کسی را ولی قرار داد، مثلاً موقوفه‌ای بود و فقیه گفت: تو را ولی و متولی این موقوفه قرار می‌دهم، بعد از آنی که این فقیه از دنیا رفت، شک می‌کنیم که ولایت این متولّی باقی است یا نه؟ آیا می‌شود در اینجا استصحاب کرد یا نه؟

به عبارت اخری برای نفوذ تصرفات فقیه نسبت به بعد از زمان حیاتش، با استصحاب وارد شده بگوییم: این فقیه در زمان حیاتش زید را متولی قرار داد، الان شک می‌کنیم که ولایت و تولیتش بعد از فوت فقیه از بین رفته یا نه، استصحاب می‌کنیم.

اشکالات مرحوم خوئی(ره) بر جریان این استصحاب

در اینجا کسانی مثل مرحوم آقای خوئی(قدس سره) که گفته‌اند: استصحاب در شبهات حکمیه جاری نیست، در اینجا هم گفته‌اند: استصحاب در شبهه حکمیه جاری نیست، یعنی نمی‌دانیم از اول حجیت و مشروعیت تولیت این شخص مقید به زمان حیات بوده یا شامل بعد از حیات هم می‌شود، لذا استصحاب در شبهات حکمیه می‌شود.

منتها علاوه بر این اشکال مبنايي که ایشان بیان کرده، فرموده‌اند که در اینجا موضوع هم عوض شده، موضوع جایی است که مجتهد حي این را نصب کرده، اما الان که دیگر مجتهد حي نداریم.

موضوع استصحاب تولیت من ناحیه الحی است، اما الان موضوع این نیست و عوض شده، یعنی ایشان تعبیرش این است که احراز موضوع نشده، چون احتمال می‌دهیم ولایت این متولي از آثار ولایت مجتهد حي باشد.

پاسخ استاد محترم از این اشکال

این اشکال دوم قابل جواب است، یعنی نمی‌توانیم بگوییم که در اینجا موضوع مستصحب تغییر پیدا کرده، می‌گوییم: این زید «کان متولياً للموقوفه من ناحیه المجتهد»، الان شک می‌کنیم که تولیتش باقی است یا نه، بقاء تولیتش را استصحاب می‌کنیم.

لذا به نظر ما در مواردی که فقیه کسی را نصب می‌کند، در این موارد بعد از حیات آن فقیه، از راه استصحاب می‌توانیم وارد شده بگوییم که آن تولیت و نصب به قوت خودش باقی است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) حال بر فرض اینکه کسی بگوید: ادله لفظی نمی‌گیرد، از راه استصحاب وارد می‌شویم، و الا از اول گفتیم که اطلاق ادله لفظیه نسبت به ما بعد حیات هم ثابت است.

اما نسبت به اشکال اول باید علی‌المبنا بحث کنیم، ایشان جریان استصحاب در شبهات حکمیه را قبول ندارد، مشهور قریب به اتفاق جریان استصحاب در شبهات حکمیه را قبول داشته و گفته‌اند: ادله استصحاب اطلاق دارد.

جمع بندی استاد محترم از این بحث

پس یک مطلب این بود که نمی‌توانیم قدر متیقنی پیدا کنیم، که گفتیم: بحث قدر متیقن‌گیری اینجا نیست، مطلب دوم هم مسئله استصحاب است، یک مطلب هم که دیروز اشاره کردیم این است که سیره متشرعه بر این بوده که اگر امام معصوم(علیه السلام) کسی را بعنوان قاضی منصوب می‌کرد، بعد از آن که آن امام(علیه السلام) از دنیا می‌رفت، آن قاضی به قوت خودش باقی می‌ماند.

البته در اینجا هم مرحوم آقای خوئی(ره) فرموده: چنین سیره‌ای برای ما ثابت نیست و اشکال صغروی کرده‌اند، ولی واقعش این است که چنین سیره‌ای ثابت هست، چون مواردی بوده که شخصی را بعنوان قاضی معین کرده‌اند، بعد هم دیگر نقل خلاف نشده است.

نتیجه این شد که در این مسئله، با قطع نظر از اجماع، چون صاحب جواهر(ره) فرموده: «إن تمّ اجماعاً»، بر اساس آن روایت احتجاج که بیان کردیم و بر طبق این سیره و استصحابی که وجود دارد، با قطع نظر از اجماع در مواردی که مجتهد کسی را

نصب مي‌کند، به موت مجتهد نصب از بين نمي‌رود، اما در باب وکالت چون اجماع داريم، ولو اینکه در آنجا هم چند دليل ديگر را بيان کرديم، به موت مجتهد وکالت باطل مي‌شود.

امام(رضوان الله عليه) هم در صورت نصب فرموده‌اند: «لا ينبغي ترك الاحتياط»، يعني احتياط وجوبي کرده‌اند به اینکه بايد از مجتهد حي اجازه گرفته شود، که به نظر مي‌رسد که اين احتياط، در حد احتياط استحبابي عيبي ندارد، يعني از جهت دليل شرعي، کما اینکه سيد(ره) فتوا داد و فرموده: «فإنه لا تبطل توليته و قيمومته على الأظهر»، يعني در صورت نصب فتوا داده‌اند، ولو احتياط استحبابي در اینجا هست که از یک مجتهد حي استيداني گرفته شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين